۱۶. فقه و هوش مصنوعی (۱۴۰۳/۱۰/۲۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - یکشنبه، ۲۱ دی ماه ۱۴۰۳

- پیش‌گفتار (چکیده)
- اقصر الطرق در قرار ضمان؛ استیفاء حق
- اقصر الطرق و تعلق حق به عین
- لزوم نگاه به ادله با عینک تحقیق
- تعلق ابتدائی ضمان به عین؛ معیاری ثبوتی برای اقصر الطرق
- فرض تعلق ضمان به عین در جنایة الحیوان
- حق الجنایه در عبد و ربات؛ تعلق ضمان به عین در قتل عمد
  - تحلیل قصد در هوش پایه‌محور و تفاوت آن با انواع قصد انسانی

پیش‌گفتار (چکیده)

بررسی تعلق ضمان به عین و رقبه،

حق الجنایه در عبد و رباب،

انواع قصد انسان و قصد در هوش پایه‌محور،

اقصر الطرق در تعلق ابتدائی ضمان به عین،

نکاتی درباره مسأله اصلی مورد بحث و آموزش ماشینی نظارت‌انشده

اقصر الطرق در قرار ضمان؛ استیفاء حق

در این یکی-دو جلسه، راجع به بخش سوم مباحث هوش مصنوعی صحبت کردیم. بخش اول، تبیین تفاوت هوش اشراق‌محور با پایه‌محور بود و ارائه مشخصه‌های اصلی بود که امتیاز انسان ِه‌بوطکننده از عالم بالا است با هوش پایه‌محوری که در ماشین ظهور می‌کند؛ این، بخش اول بود. بخش دوم، تبیین خود هوش پایه‌محور و مبادی آن بود که روشن کردن و شناسایی موضوع احکام فقهی است. بخش سوم هم خود احکام فقهی و حقوقی هوش پایه‌محور بود.

حال ما در بخش سوم بودیم که آقا هم ذیل جلسه 38 مطالبی ارسال کرده بودند که اگر خواستید در فدکیه هست. اگر بخواهم خلاصه این مسیر را عرض کنم، این دو-سه جلسه تنها ارائه جلیل نظر بود، تا بعد به دقیق ِآن برسیم. در محدوده اصل بیان حکم فقهی انواع هوشی که می‌تواند باشد، که در چند مسأله فقهی، اول به‌عنوان یک فکر کلی و نظر استحسانی در جلیل نظر مطالبی بیان شد. این‌که استحسانی می‌گویم برای این‌که برخورد ما با آن، برخورد حسن ظن نباشد و برخورد نقد و برخورد با چیزی باشد که باید خیلی روی آن کار بشود. ولی خب بحث علمی همین است. این جلیل نظر بود. آقا گفتند ضابطه ندارد، خب بله، ولی بعداً دقیق نظر مطرح می‌شود، در نهایت هم استنباط و اعتبار آن مطرح می‌شود.

مطالبی که در جلسه قبل مطرح شد را به صورت فهرستوار عرض می‌کنم؛ وقتی شارع مقدس می‌خواهد تقنین کند و احکام موضوعات را بیان کند، در انشاء حکم و مراحل بعدی مدیریت امتثال، اقصر الطرق را طی می‌کند. معلوم هم هست وقتی ما اقصر الطرق می‌گوییم، نه یعنی کوتاه‌ترین راه هندسی، یا کوتاه‌ترین راه اجرائی. وقتی مال شخصی نزد دیگری است و می‌رود تا آن را بگیرد، می‌گوید بده! او می‌گوید نمی‌دهم. می‌گوید مال من است. دیگری می‌گوید نمی‌دهم. کوتاه‌ترین راه این است که او را بکشد و مالش را بردارد و برود! منظور ما از اقصر الطرق، این نیست. به تعبیر آقا اصلح الطرق و متین‌ترین، صالح‌ترین، ایمن‌ترین راه است. منظور این‌ها است.

شاگرد۱(ناینینی): شاید احکم الطرق بهتر باشد.

استاد: حکیمانه‌ترین راه؛ مانعی ندارد. اما اقصر الطرقی که ما می‌گوییم، لحاظ احکم را نداریم و می‌خواهیم بگوییم گاهی حکیمانه‌تر این است که راه طولانی‌تر را برویم، اما حکمت تقنین غیر از احکمیت انشاء است و لذا اقصر می‌گوییم. اقصر، یعنی ما می‌خواهیم در تقنین، تنها حکمت را ملاحظه نکنیم، بلکه راه را هم کوتاه کنیم. ولذا ما اقصر می‌گوییم. حال توافتهایش سر جایش معلوم می‌شود. علی ای حال من مشکلی ندارم و مقصود شما در احکم واضح است.

فعلاً در جلیل نظر، اقصر الطرق را برای تقنین بیان کردیم. در ادامه، به مرحله بعدی رفتیم. آن‌چه که در ما نحن فیه، محور کار ما بود، استیفاء حق ذوالحق بود؛ کسی که آلآن صاحب حق است، ما می‌خواهیم آلآن حقش را بگیریم و به دست او بدهیم، لذا اقصر الطرق را در استیفاء حق، اعمال می‌کنیم. این، قدم دوم بود.

فرمودند اقصر الطرق در استیفاء حق، این است که ۱- سراغ مقصر بگردی؛ ۲- سراغ موجد تلف بگردی؛ ۳- سراغ کسی بگردی که این، مستند به او است که شاید یک حد فاصلی بین محض الایجاد و محض التقصیری بود. باز جلوتر رفتیم و سراغ تعاقب ایدی و قرار و استقرار ضمان رفتیم. در آنجا باز یک چیزی پیدا شد که نه محض ایجاد بود و نه محض تقصیری بود و نه محض استیلاء بود؛ قرار ضمان در کسی بود که «تلَفَ المال عنده»، ولو فرض بگیریم تقصیری هم نباشد. این هم یک فرض بود که آمدیم. نکته بعدی در کلام آقا نیامده، درحالیکه در جلسات گذشته تأکید کردم و آن نکته، اختیار مالک بود. اختیار مالک عنصری متفاوت از قرار و استقرار بود که جلسه قبل تأکید کردم؛ یعنی باید آن را در نظر بگیریم. به عبارت دیگر، یکی از مؤلفه‌های اقصریت همین‌ها است که قرار ضمان بر من تلف المال عنده و استقرار ضمان بر غاصب عدوانی و متصرف بالعدوان است، اما غیر از قرار و استقرار، اختیار مالک در رجوع بود. یعنی کسی که در این بین، نه قرار ضمان بر او بود و نه استقرار ضمان بر او بود، اما شارع به مالک اجازه می‌داد که به او مراجعه کند و محل مراجعه بود.

شاگرد۲: قرار که روی همه بود، ولی استقرار متفاوت بود.

استاد: نه، قرار فقط برای «من تلف المال عنده» بود. استقرار بر متصرف بالعدوان بود. کسانی بودند که نه قرار ضمان بر آن‌ها بود و نه استقرار. لذا در کلام آقا نبود؛ من تأکید می‌کنم تا آن را پررنگ کنم. در کلام ایشان پررنگ نشده بود. ذیل جلسه 38 را ببینید. ایشان فقط قرار را پررنگ کرده بودند. من در جلسه قبل تأکید کردم.

شاگرد۱: قرار و استقرار بیشتر در جواهر هست. چون در مکاسب آنطور که خاطرم هست، قرار ضمان بود، ولی استقرار یاد من نیست و قرار ضمان، همان استقرار ترجمه می‌شود.

استاد: مانعی ندارد. زحمت کشیده‌اند و عبارات متعددی که در این باب آمده را جمع‌آوری کرده‌اند. در اینجا یک اصطلاح قبلی نداریم. من عرض کردم فعلاً در این مباحثه قرارداد می‌کنیم. مقصودم از قرار ضمان، من تلف المال عنده است؛ کسی که مال نزد او تلف شده است؛ این را فقهاء گفته‌اند. یعنی اینجا جایی است که ضمان، حالت اولین مراجعه طبیعی را دارد. اولین مراجعه طبیعی همینجا است. استقرار ضمان برای متصرف بالعدوان بود؛ یعنی اولین جایی که قرار ضمان حقوقی است و طبیعی‌ترین جای ضمان حقوقی آنجا است، چون او متصرف بالعدوان بوده است. بین این‌ها کسانی داریم که محل مراجعه هستند، اما نه قرار ضمان بر آن‌ها است و نه استقرار ضمان، مثل واسطه‌های جاهلی که هیچ خبر نداشتند؛ مال دستش بوده و آن را فروخته است و نه تلف المال عنده است و نه متصرف بالعدوان است، ولی مالک، مختار است که به او مراجعه کند. این یکی از مؤلفه‌های اقصر الطرق بود.

شاگرد۳: مالک اختیار دارد برای مراجعه به تمام افراد؟

استاد: بله.

شاگرد: پس من تلف المال عنده چیست؟

استاد: می‌تواند مراجعه کند، ولی قرار بر او است.

شاگرد: مگر فتوا بر این نیست که باید سراغ او برود؟

استاد: نه، فتوا این است که مختار است. من این را تأکید کردم. من از جواهر خواندم. در اشارة السبق چرا اشکال می‌کرد؟! اگر قرار الضمان تنها محل مراجعه بود که نمی‌گفتند ذمه همه مشغول است. اشکال اشارة السبق سر این بود که مالک مختار است به همه اینها مراجعه کند. این نکته‌ای است که باید به‌عنوان مؤلفه اقصر الطرق در ذهنتان پررنگ باشد. لذا آقا فرمودند خب

به کسی مراجعه می‌کند که با او دشمنی دارد که من عرض کردم مسأله جلوگیری از سوء استفاده از قانون، مطلب دیگری است. فعلاً قصر الطرق حرف اول را می‌زند و جلوگیری از سوء استفاده‌ها بعداً.

شاگرد۳: پس قرار ضمان چه فایده‌ای دارد؟

استاد: قرار ضمان طبیعی‌ترین محل اولین مراجعه است. چرا؟ چون سراغ عین را می‌گیرد. فلذا عرض کردم اگر شما مختار هستید که به واسطه سوم بروید و حال اینکه ده واسطه هست، او می‌گوید زدن من نیست و آن از فروختم رفت. لذا می‌بینید که طبیعی نیست. چرا؟ چون طبیعی‌ترین، جایی است که عین نزد او است. چون طبیعی‌ترین راه استیفاء، اخذ خود عین است. عین را از کجا استیفاء می‌کنید؟ آن کسی که نزدش است. حالا نزد او بروید، می‌گوید تلف شده است. خب باید تو بدهی. پس قرار ضمان بر کسی است که طبیعی‌ترین راه استیفاء عین، نزد او محقق می‌شود. لذا اگر تلف نزد او محقق شده، ما او را می‌گیریم و می‌گوییم این عین نزد تو بود و تلف شده، لذا ضامن هستی. این قرار ضمان به نحو طبیعی می‌شود. استقرار هم که برکسی بود که غاصب بود. اما اشتغال ذمه و اختیار مالک در رجوع به هر کدام از اینها که بخواهد، یک چیز ثابتی در فقه است.

اقصر الطرق و تعلق حق به عین

این مسأله اختیار مالک بود. مسأله دیگر در مؤلفه‌های اقصر الطرق، مسأله تعلق به عین بود. یعنی وارای اینکه ذمم عقلاء مشغول بشود، عین، متعلق حق می‌شود. چرا؟ به‌خاطر اقصر الطرق؛ به‌خاطر اینکه وقتی می‌خواستیم حق مالک را استیفاء کنیم، اقصر الطرق و ایمن‌ترین راه -و به تعبیر آقا اصلح و احکم- این است که ضمان به عین تعلق بگیرد. عین خیلی راحت‌تر گرو قرار می‌گیرد و حق مالک به وسیله آن استیفاء می‌شود، تا اینکه به ذمه باشد. ذمه می‌رود تا حالا به او برسیم، اما وقتی الرهانه هست، عین را می‌فروشد. وقتی حق الجنایه است و به رقبه تعلق می‌گیرد، عبد برای مالک می‌شود. یا وقتی خمس به عین تعلق می‌گیرد، عین موجود است. می‌گوید پول ندارم بدهم، می‌گویی‌م خب مستحقین خمس در یک پنجم آن با تو شریک هستند. این خیلی روشن است. این تعلق حق به عین بود.

نکته بعدی که به آن رسیدیم، تعلق حق به عین رقبه است، نه به عین مملوکه مطلق. در حق الرهانه، در حق الخمس، در حق الزکات، تعلق حق به عین مملوکه مطلق بود. اما تعلق حق به رقبه، یک نوع خاصی از تعلق حق بود که عبد می‌زانش بود. حالا به ابتدای بحث امروز رسیدیم.

شاگرد۱: رقبه، یعنی همان بحث مختص به عبدی و اماء؟

استاد: بله، «فَكُّ رَقَبَةٍ»[1]؛ رقبه، اصطلاح قدیمی، تفسیری، فقهی، شرعی و عرفی است. چون بحث ما به آن مربوط است، من بحث را به آنجا کشاندم. این روالی بود که ما جلو رفتیم. مباحثه امروز ما از اینجا آغاز می‌شود.

این مسیری که برای مؤلفه‌های اقصر الطرق گفتم و این مسائل فقهایی که حاضر کردیم، اینها در نظر جلیل، مطالب فقهی روشنی است. اگر هم بخواهیم اینها را تلفیق کنیم و به هم مربوط کنیم، فعلاً مربوط کردن آنها با دید نقادی و سوء ظن است. همین جوری جلو نرویم. نظر جلیل استحسانی به همه اینها داریم. خب سؤالی که آقا مطرح کردند، این است که باید به همه مؤلفه‌ها نظر دقیق هم داشته باشیم. نظر دقیق یعنی باید ضابطه ارائه بدهیم. اقصر الطرق، ضابطه می‌خواهد. تعلق حق به عین، ضابطه می‌خواهد که کجا چنین است. در فقه، مواردی است که ذکر شده و وقتی بحث گسترده شد، هر کجا دلمان خواست و عشقمان کشید بگوییم به عین تعلق می‌گیرد؟! معنا ندارد. ای بگوییم استیفاء حق لازم است، در حالی که خیلی از جاها هدر است. ما باید ضابطه ارائه بدهیم که کجا استیفاء حق منجز است؟ ضابطه اقصر الطرق چیست؟ ضابطه اینکه کجا تعلق حق به عین است، چیست؟ تعلق حق به رقبه، می‌زان می‌خواهد. این هم نظر دقیق به اینها است. بعد از این مرحله، مرحله سوم است که پایان کار است و آن پیدا کردن مستندات دقیق و قابل استناد در محافل فقهی است برای مستند کردن اینکه این حرف را به شارع نسبت بدهیم؛ این، مرحله سوم است.

۱۳ دلب [1]

لزوم نگاه به ادله با عینک تحقیق

ناگفته نماند که این حرف ما، با پیشداوری تفاوت دارد. گفتن این مطالب محض شما لازم نیست، ولی از باب تذکر و یادآوری است که عینکهایی که افراد برای نگاه به ادله میزنند دو جور است؛ به تعبیری امروزی، عینکهای مفسرمحور و عینکهای مؤلفمحور. ما میخواهیم طبق عینک مؤلفمحور جلو برویم. گاهی کسی عینک پیشفرض میزند و از اول یک پیشفرضی دارد و میخواهد آن را ثابت کند، لذا دنبال آیه و روایات میرود و به اندک مناسبتی مقصود خودش را به آنها تطبیق میدهد و میچسباند. خب اینکه اصالً مقصود ما نیست و این کار حرام است. نقطه آغازش حرام است؛ یعنی اینکه اول یک عینکی بزند که پیشفرضی داشته باشد و هر چه هوای خودش هست را بخواهد با زور به آیات و روایات بچسباند؛ این کار غلط است. پس اینکه گفتم ما به اینها بهعنوان مستحسنات و با سوء نظر نگاه میکنیم، برای همین بود که اول یک پیشفرض درست نکنیم تا بخواهیم با زور از آیات و روایات به دست بیاوریم. ما فعلاً داریم بحث ثبوتی میکنیم تا بحث ثبوتی را بهعنوان یک احتمال ثبوتی سر برسانیم. با این بحث ثبوتی، بعداً عینک مؤلفمحور به چشم میزنیم؛ یعنی سراغ آیات و روایات میرویم، نه اینکه با زور به آنها بچسبانیم، بلکه اول میبینیم در عرف عقلاء، مقصود از این آیه و روایت چیست و اگر توانست دال بر مطلب ثبوتیای که سر رساندیم، باشد، انتخابش میکنیم. پس در گام سوم عینکی میزنیم که این عینک، عینک تحمیل بر ادله شرعیه نیست. تحمیل خیلی تفاوت دارد. ما نمیخواهیم وقتی یک بحثی صاف شد، آن را تحمیل کنیم. اصالً این را نمیخواهیم. بلکه اگر ثبوتاً یک بحثی صاف شد، میخواهیم ببینیم آیا دلیلی از ناحیه شارع - به نحوی که ما این نظر را به شارع مستند کنیم - بر این هست یا نه؟ میگویید خب پس به این بحثها چکار داشتید؟ ببینید؛ این بحثها بسیار مهم است؛ این عینک زدن مهم است و نمیتوانیم این را انکار کنیم. هر کسی یک عینکی زد و به ادله نگاه کرد که متهم نیست. عینک تحقیق با عینک تحمیل خیلی تفاوت دارد. یک وقتی شما عینکی میزنید تا به یک مناسبتی بر آن منابع تحمیل کنید و سوء استفاده کنید -حضرت فرمودند «حَمّالٌ ذُو وُجُوهٍ»[1]- اما یک وقتی عینک میزنید به این معنا که برای قبلیها یک بحثی مطرح نبود، اما الآن برای شما مطرح شده و با این عینک به آیات و روایات نگاه میکنید تا ببینید شارع چه پاسخی به شما میدهد. این عینک که عینک خوبی است؛ عینک تحقیق است، نه عینک تحمیل. موضوعی است که اصالً برای دیگران مطرح نبود. من مکرر عرض کردهام؛ مثلاً محیط زیست؛ شما ببینید در کدام فقهی است که راجع به محیط زیست بحث کرده باشد! خب ما که در فقه، کتاب محیط زیست ندارید که فقهاء با این عنوان نگاه کرده باشند، اما شما میتوانید این عینک را به چشم بزنید و آن چیزهایی را جمعآوری کنید که وقتی عرف عقلاء نگاه میکنند، میگویند نظر شارع این است، نه اینکه نظر شما این بوده و به آن چسباندهاید. بنابراین کسی نگوید شما که الآن با این عینک سراغ ادله میروید، متهم هستید. نه، اگر عینک، درست باشد و عینک تحقیق باشد، متهم نیستیم.

در این مراحل، فعلاً در دومی هستیم. دومی کدام بود؟ بررسی و نگاه این نظرهای جلیل با تدقیق. میخواهیم ضابطه ارائه بدهیم که اقصر الطرق چیست. بحث امروز ما بر سر نگاه دقیق کردن به حرفهایی است که مطرح شد.

[1] نهج البلاغه (صبحي صالح) ، جلد : 1 ، صفحه :۴۶۵

تعلق ابتدائی ضمان به عین؛ معیاری ثبوتی برای اقصر الطرق

خب اگر ما گفتیم اقصر الطرق، استیفاء حق است، خب استیفاء حق، ضابطه میخواهد. اولین قدم در ضابطه دادن به استیفاء حق، جایی است که به هدرها برسیم. چطور شد در برخی از جاها شارع میگوید هدر است؟ یعنی مال مسلمان رفته، ولی کسی ضامن نیست. پس صرف استیفاء حق گفتن که ضابطه نشد. مال محترم است؟ بله، مال محترم است، اما هدر هم داریم. لذا چون هدر داریم، باید ضابطه ارائه بدهیم.

مطلب دیگر؛ گفتیم برای ایمن قرار دادن و اقصر الطرق، جاهایی حق به عین تعلق میگیرد؛ خب اینجا ضابطه دارد. همین جور بگوییم به عین تعلق میگیرد؟! خب در حق رقبه دلیل روشنی داریم، در حق الرهانه دلیل روشنی داریم، اما در زکات و خمس بین فقهاء بحث است. ما فتوا به این داریم که خود زکات و خمس به ذمه تعلق میگیرد، ولی فتوای شاذ و نادر است و مشهور گفتهاند تعلق خمس و زکات به عین است. خیلی جالب است؛ مثلاً مشهور در تعلق زکات میگویند زکات مال، به ذمه تعلق میگیرد. مرحوم سید در عروه دارند اقوی این است که در زکات مستحبی مال...؛ پنج-شش مورد هست که زکات مستحب است. از چیزهای خیلی جالب این است؛ ببینید مباحث فقهی چقدر از غنا برخوردار است. مثلاً ملکیت استحبابیه؛ اول خیلی مبهم است، چون ای مالک هست ای نیست. او استحباباً مالک است! در فقه ایدههای لطیف و بلندی مطرح هست. من آدرس را میگویم، به منزل رفتید نگاه کنید. یکی از جلدهای خوب مستمسک، جلد 9 است. مرحوم آقای حکیم در صفحه 21 کتاب، ملکیت استحبابیه را اشاره میکنند. فرمودهاند زکات به صبی تعلق نمیگیرد، «ولو لم يؤد الولي إلى أن بلغ الموالى عليه فالظاهر ثبوت الاستحباب بالنسبة إليه»[1]. بعد وقتی مرحوم حکیم میخواهند توضیح بدهند، میفرمایند: «إذ لا مانع عقلاً...»؛ یعنی وجه ثبوتی. بعد هم دلیل اثباتی میآورند. «لا مانع عقلاً من ملك الفقير جزءاً من المال بنحو يستحب دفعه إليه ولا يجب»؛ مالک بوده ولی مالکی بوده که مولی علیه استحباب دارد به او بدهد. این یک مورد بود. در همین جلد، صفحه 175 تا 187؛ حدود 13 صفحه میشود. بحثهای بسیار عالی در انواع تعلق حق به عین و ... دارند. همچنین صفحه 554 تا 559؛ که آنجا هم 5 صفحه در خمس مطرح میکنند و تکمیل این مباحث است. بحث جالبی هم در صفحه 204 دارند. سید بر خلاف مشهور، فرمودهاند «و الاقوی تعلقها بالعين». مرحوم حکیم فرمودهاند: «المشهور كما عن جماعة أن الزكاة في المقام تتعلق بالقيمة لا بالعين»[2]؛ یعنی زکات مستحبی مال التجاره.

اینها را برای چه عرض میکنم؟ برای اینکه همینطور که به دنبال میزان و ضابطه در تعلق به عین هستیم، فقها از ادله اثباتیه هم جورواجور استنباط کردهاند. بنابراین از اختلاف نظر این بزرگان مجتهدین میتوانیم خیلی خوب اصطیاد ضابطه کنیم. باید به اینها مراجعه کنیم. بحثهای سنگین پرفایدهای در تمام فقه است؛ از اینها اصطیاد ضابطه کنیم. بنابراین الآن ما بهدنبال این هستیم که آیا اینها ضابطه دارد یا نه. کجا بگوییم به عین تعلق گرفته؟

استظهار از دلیل کردهاید؟ بسیار خوب، ما به آن دلیل مراجعه میکنیم و آن دلیل، مشتمل بر مناطهای ظریفی است که آن ضابطه را به دست ما میدهد و آخر کار به شارع نسبت میدهیم، نه اینکه از یک استحسان محض شروع کرده باشیم. لذا به این سه بخش از مستمسک مراجعه کنید تا مطالب خوبی که ما را در به دست آوردن ضابطه کمک میکند، ببینید.

---

[1] مستمسك العروة الوثقى نویسنده : الحكيم، السيد محسن جلد : ۹ صفحه : ۲۱

[2] همان ص۲۰۴

فرض تعلق ضمان به عین در جنایة الحیوان

حال به نظر دقیق می‌رسیم، البته به عنوان یک ایده؛ در تعلق حق به عین به رقبه، آن هم از نوع خاصی که به بحث ما مربوط است، ضابطه چیست؟ یعنی چطور شده که در حق الجنایه، مواردی داریم که هده است و مواردی داریم که لاتتعلق بالعین و مواردی داریم که تتعلق بالعین؟ ضابطه چیست؟ من عرض کردم در موارد هده، استیفاء کالًکنار می‌رود. مواردی هم هست که استیفاء هست، ولی به عین تعلق نمی‌گیرد؛ کجا بود؟

شاگرد۴: قتل خطائی عبد.

استاد: اینجا که رقبه هست و به ذمه تعلق می‌گیرد؛ به عین تعلق نمی‌گیرد، ولی استیفاء حق ثابت است. در جلسه قبل آقایان دو مورد آن را فرمودند. شاید یکی از آن‌ها را من عرض کردم.

شاگرد۴: بحث خطائی محض بود... .

استاد: ذمه مالک مشغول نمی‌شود و ذمه رقبه مشغول می‌شود؛ این، یکی بود. مورد دیگری که امس به بحث ما بود، جنایة الحیوان بود. کسی گاوی را رها کرده تا بچرد. این گاو به ملک کسی صدمه زده است. وقتی صدمه زد، ذمه مالک این گاو، مشغول می‌شود یا نه؟ گفتیم اگر حیوان چموش بوده، بله. باید آن را ضبط و حفظ می‌کرد، لذا ضامن است. اما اگر حیوان متعارف ومعمولی بود که آن را رها کرده و رفت مال دیگری را صدمه زد، اینجا چه بگوییم؟ اینجا محل سؤال است. فتاوا یک چیز است و نصوص یک چیز است... در اینجا چند فرض داریم؛ یک فرض، فرض هدر بود که می‌گوییم چون حیوان بود، مالک که تقصیری نکرده، چه تقصیری داشت؟! حیوان را چرا رها کردی؟! خب حیوان متعارف بود و همه رها می‌کنند تا بچرند؛ او هم این گاو و حیوان را رها کرده تا بچرد. خب مالک هیچ مشکلی نداشت. حیوان رفت و مال دیگری را از بین برد، از دو حال بیرون نیست؛ یا مالکِ‌مال، تقصیرکار است که به گردن خودش است، یا او هم هیچ تقصیری نکرده بود و این حیوان آمده صدمه زده است. خب، چرا مالک این حیوان ضامن باشد؟! پس هدر است؛ یعنی خوردن حیوان، مثل این است که صاعقه زده است و فرقی نمی‌کند. این یک فرض است.

فرض دیگر این است که بگوییم علی ای حال حیوان که مالک دارد و این بنده خدا هم مالش رفته؛ مثالً فرض بگیرید کسی چیزی را کاشته است؛ خب گوسفند آن را می‌خورد و تمام؛ همه زحمات او هدر می‌رود. می‌گوییم خب از بین رفته! گوسفند را هم مردم رها می‌کنند تا بچرد. آیا ارتکاز با این موافق است؟! موافق نیست. می‌خواهم بگویم باید یک ضابطه‌ای ارائه بدهیم و بیخود نمی‌توانیم بگوییم هدر است. اگر حیوان صائله کذا بود، بله ضامن است ولی اگر نبود، نه و تمام! فوری نمی‌توانیم اینطور بگوییم. اینجا در ارائه ضابطه، خیلی مهم است.

خب یکی از فروضی که در اینجا مطرح است، همین است؛ روی قدر متیقن جلو برویم؛ فرض کنیم حیوانی بود که حالت متعارف نداشت و صدمه زد و مال دیگری را از بین برد. می‌گوییم این مالک، ضامن است؛ یعنی ذمه او مشغول است. مشغول بودن ذمه او به چه معنا است؟ یعنی شما نمی‌توانید او را اجبار کنید تا از عین حیوان بدهد، بلکه می‌توانند پول دیگری بدهد. اینکه نمی‌توانید مجبور

کنید، خب در خمس و زکات هم نمی‌توانید مجبور کنید؛ اصالً قوام تعلق به عین، به فروض متعدد است. در حق الجنایه عرض شد که اگر عبدی عمداً کشت، اختیار با مجنی علیه بود، اما اگر خطائی بود، اختیار با مالک عبد بود. در زکات و خمس، به عین تعلق می‌گیرد، اما اختیار با مالک است؛ با کسی است که می‌خواهد زکات بدهد. اگر بگویید من از مال دیگری می‌دهم، شما نمی‌توانید او را اجبار کنید تا از مالی که به آن خمس تعلق گرفته، بدهد. ببینید چقدر زیبا است و چقدر فروض دارد. باید ببینیم اختیار با چه کسی است.

خب در اینجا هم حیوانی که مالی را از بین برده؛ صرف اینکه نتوانیم صاحب حیوان را مجبور کنیم تا از خود حیوان بردارید، منافاتی ندارد با اینکه ادله‌ای پیدا کنیم که طبق قاعده اقصر الطرق – به عنوان آمن الطرق - بگوییم طبق قاعده اولیه فقهی در اینجا که حیوانی صدمه زد و فرض گرفتیم مورد ضمان است، متعلق حق ضمان، خود همین حیوان است؛ بخشی از آن حیوان و هر چه پولش بشود. چرا؟ چون این حیوان صدمه زده است. درست است که ملک او بوده، ولی آن صدمه زده است؛ یعنی نظیر حق جنایت می‌شود. خب در اینجا دلیل دارید یا ندارید؟ اگر دلیل روائی و فتوا پیدا نکردید، نمی‌توانیم به شارع نسبت بدهیم. چه چیزی را به شارع نسبت بدهیم؟ تعلق حق الجنایه حیوان به عین. کما اینکه در حق الزکات استحبابی، مشهور گفته بودند به قیمت تعلق می‌گیرد، نه به عین -فقط سید فرموده بود که به عین تعلق می‌گیرد- در اینجا هم باید دلیل پیدا کنیم. این یک فضای تحقیقی بسیار عالیای است و خودش یک مقاله مبطلب که محقق همه ادله را جمع‌آوری کند و ببیند آیا می‌توانیم ضابطه ارائه بدهیم و بگوییم قاعده اولی این است که اولین موطن و اولین محل و اولین مصب ایمن استیفاء مال، جایی است که دسترسی به آن هست؟ اگر حیوان تلف کرده، خب این حیوان، موجود است. سراغ مالک می‌روید و می‌بینید یک پیرزنی است که جز همین گاو چیزی ندارد. شارع چکار می‌کند؟ چطور از او بگیرند؟! عقلاء که برای او ذمه‌ای نمی‌بینند. می‌گویید خود این مال که موجود است؛ خب خود این مال، صرفاً به نحو خلاف قاعده؟! ای اصلاً خود قاعده همین است؟! یعنی الآن که این مال، سبب اتلاف شده و فرض گرفتیم شارع قبول کرده که ضمان اینجا ثابت است، مصب تعلق ضمان به ذمه مالک نیست، بلکه به عینی است که خودش متلف مال دیگری بوده؛ خود این عین، گیر است. اینها را به‌عنوان فرض‌های ثبوتی عرض می‌کنم.

خب اگر اینجور باشد، ما فعلاً می‌توانیم یک قاعده ارائه بدهیم و بگوییم قاعده اولیه در ضمانات، تعلق به عین مُتلِف است؛ نه ذمه مالک.

شاگرد۵: مثلاً اگر با ماشین به کسی صدمه بزند، از ماشین برمی‌دارند؟

استاد: بله، یعنی اگر مالک، جز این ماشین چیزی نداشته باشد، چکار کنیم؟! ذمه هم ندارد. می‌گوییم این ماشین، ملکیت دارد؛ ببینیم ضمان چقدر است، به اندازه خسران در این ماشین شریک می‌شوند.

شاگرد۵: اگر فرض کنیم در جایی است که ذمه ندارد، پس قاعده ثانویه می‌شود.

استاد: ببینید آنچه که من عرض می‌کنم، می‌خواهم فضایی را باز کنم که روی طبیعی اقتضاء حقوق و اقصر الطرق پیش برویم، نه آنچه که مأنوس ذهن ما است. آنچه که شما می‌گویید، درست است و الآن طبق آن، مسأله جواب می‌دهیم و خیلی هم واضح است. یعنی در اینجا یک مرتکزات مخفیای هست که می‌خواهیم آنها را کشف کنیم. شما می‌گویید مسأله این است: کسی که با ماشین به دیگری زد، هیچ حقی به ماشین او تعلق نمی‌گیرد، بلکه به ذمه او است و باید بدهد. من در این حرفی ندارم. صحبت سر این است که آیا بالدقه در اینجا یک ضوابط لطیفی هم طی شده ای نه؟ یعنی تخفیف‌هایی که شارع داده، تسهیل‌هایی که کرده و نُرم‌هایی که در اجتماع هست و او امضاء کرده، باید به اینها برسیم. لذا غیر از آن چیزی است که الآن مقصود من است. من می‌خواهم ببینم طبیعی‌ترین راه چیست. می‌گوییم مالک دارم و عین مملوکه دارم؛ یک عین مملوکه‌ای

متلف شد؛ نزدیکترین راه استیفاء آن چیست؟ خودش است. می‌گوید من هیچ چیزی ندارم و ذمه‌ای ندارم، خب این که هست و این طبیعی‌ترین محل استیفاء است. می‌خواهم این را عرض کنم.

شاگرد۱: فعلاً با نص کار نداریم و فعلاً روی ارتکاز عقلائی جلو می‌رویم.

استاد: بله، این را تأکید کردم. نظر جلیل را گفتم و نظر دقیق را هم به نحو فرضی و ثبوتی داریم جلو می‌رویم تا بعداً در مرحله سوم به شارع استناد بدهیم. فعلاً استناد به شارع نیست و فعلاً فروض و محتملاتی است؛ به عنوان احتمالات ثبوتی؛ تا بعداً به مراحل بعدی برسیم.

شاگرد۱: در بحث ثبوتی، از کی مرحله پرش نشد؟ اولین مرحله، این است که برای هر دی ضابطه بدهیم، بعد روی ضمان بیاییم و بگوییم طبیعی‌ترین مرتبه ضمان، ضمان به عین است. ظاهراً ضابطه ثبوتی آن را نفرموده‌اید و اگر فرموده‌اید، بنده متوجه نشده‌ام.

استاد: درست است که باید ادا شود تا هر نباشد، ولی این در مرحله پیشرفت کار است، نه آن بحثی که منظور من است. ما می‌گوییم باید برای هر کی میزان و ضابطه‌ای بدهیم.

شاگرد۱: آلآن ضابطه ثبوتی‌ای در ذهنتان هست؟ همانطور که در ضمان سراغ ضابطه‌های ثبوتی می‌روید، ابتدا باید در هر سراغ آنها بروید.

استاد: من یک کلمه می‌گویم و روی آن تأکید می‌کنم. شما که سؤال می‌کنید، می‌بینم باید دوباره این تأکید را عرض کنم. در این گاو و حیوانی که مثال زدم، تأکید کردم که فرض می‌گیریم آن موردی است که جنایت این حیوان هدر نیست. چرا روی این تأکید کردم؟ برای اینکه فرمایش شما پیش نیاید. یعنی بحث آلآن ما به این بند نباشد، تا باید قبل از آن، ضابطه هدر را گفته باشیم.

شاگرد۲: یعنی در چینش ثبوتی، اول هدر است، بعد ببینیم مالک اقصر الطرق چیست و بعد در نهایت ببینیم تعلق به عین اقصر الطرق هست یا نه. ولی شما گویا از انتها و از تعلث عین شروع کردید.

استاد: همه اینها مانعی ندارد. عرض کردم آنچه که به بحث ما مربوط می‌شود، خصوص تعلق حق به رقبه است. ولذا دارم مطالبی که به این بحث مربوط می‌شود را با فرض توضیح می‌دهم، نه با صاف شدن بحث‌ها.

شاگرد۶: یعنی گامهای قبلی را قدر متیقن می‌گیری‌دی که اینجور هست و بعد پیش می‌روید.

استاد: بله، مفروض می‌گیرم. آنها خیلی کار می‌برد. من فعلاً دارم آن فضای اصلی را مطرح می‌کنم. وقتی یک خانه می‌سازید، اول یک بخشی از آن را نمی‌گیری‌دی تا اتاقی بسازید و بالا بروید، بعد بگوییدی حالا که این اتاق کامل شد، هال را بسازیم. اول شما کل ساختمان و پایه آن و یک نقشه کلی را در نظر می‌گیری‌دی. من جاهای مختلف این را با فرض عرض می‌کنم. یعنی فرض می‌گیرم که حیوان ضامن است، نه اینکه بگوییدی تو که هنوز ضابطه ندادی هدر کجا است و با نبود ضابطه برای هدر، چطور می‌خواهی این مطالب را بگویی؟! من دارم عدم هدر را فرض می‌گیرم، تا مقصودم را توضیح بدهم.

شاگرد۷: از کجا می‌فرمایید اگر این مالی داشت، طبیعی‌ترین کار این است که سراغ خود عین می‌رویم؟

استاد: همین جمله شما، دال بر مطلوب من بود. شما می‌گوییدی از کجا بگویی‌م «اگر مالی داشت...»، همین "اگر" شما دلالت بر اقصری است که من عرض می‌کنم. یعنی در اقصر، دیگر "اگر"

ندارم. شما می‌گویید «اگر مالی داشت...» خود همین "اگر"، می‌گوید که ضمان را بند به مال دیگری می‌کنید، ولی اقصر این است که این بند شدن در کار نباشد. ابتدائاً آنچه که نقد است و موجود است و اقصر است، خود عین مملوکه متلفه است. شما می‌گویید خب اگر مال دیگری دارد، چرا به خود این تعلق می‌گیرد؟! خود این "اگر"، دارد توضیح می‌دهد که شما باید بروید و ببینید مال دیگری دارد ای ندارد؛ لذا راه دوری می‌روید. یعنی ابتدا به ساکن می‌گویید عین مملوکه متلفه چیزی، خودش گرو است، یعنی تعلق حق ضمان طبق قاعده طبیعی بدوی به خود عین. عینی که الآن محل کلام بوده، نقش داشته و به تعبیری امروزی، در فضای حقوق یک کاراکتر بوده، فعال بوده و برای آن فاکتور صادر شده است.

حق الجنایه در عبد و رباط؛ تعلق ضمان به عین در قتل عمد

تحلیل قصد در هوش پایه‌محور و تفاوت آن با انواع قصد انسانی

به ما نحن فیه برگردیم. در ما نحن فیه، هوش پایه‌محور، یک کاری را با تلفیق رباتیک و هوش و انجام می‌دهد. یک رباتی قتل عمدی انجام می‌دهد! قتل عمد؟! شما از کجا می‌خواهید به کار او، در ... فقه و حقوق، قتل عمد بگویید؟! سؤال ما این بود. عمد کجا بود؟! این‌که ذهن و روح و قصد ندارد؟! این‌ها مبنایی بود که ما به دنبالش بودیم. وقتی عرف آن را می‌بیند، می‌گوید یک رباتی بود که از آموزش ماشینی استفاده کرده و به‌صورت آموزش نظارت‌نشده جلو رفته و الگوریتم‌هایی را کشف کرده با خروجی‌های مطلق، نه با خروجی‌های معین شده؛ به ورودی و خروجی‌ها برچسب نزده‌ای تا آموزش نظارت شده باشد. این یکی از مهم‌ترین بخش‌های هوش مصنوعی است - البته رشته ما نیست و بلد هم نیستیم، ولی از معلومات عمومی است و مطالعه می‌شود - بخش آموزش ماشین - شعب متعددی پیدا کرده است - همه این‌ها را باید بررسی کنیم و در فقه به آن‌ها جواب بدهیم. شعب آن، آموزش نظارت شده، نظارت نشده، نیمه نظارت شده، آموزش‌های تقویت شده، تجمیع هوش‌ها و اطلاعات. این تجمیع‌ها خیلی مهم است؛ تجمیع‌های صرفاً محض تراکمی، تجمیع‌های ترکیبی. الآن تمام این‌ها، دارد انجام می‌شود.

اگر اساتید باشد توضیح دادم؛ مطلبی که در مباحثه فقه خدمت شما عرض کردم؛ بینی و بین الله من اصلاً این بحث‌های هوش مصنوعی را ندیده بودم؛ در فضای فقه به ذهنم آمده بود و خدمت شما گفتم؛ اغراض و قیم؛ جعبه‌ی قیم برای وصول به اغراض. عین همین فرآیند با طول و تفصیل در هوش مصنوعی دارد انجام می‌شود، به‌خصوص این بخش آموزش ماشینی. یعنی اگر محدوده اغراض مشخص باشد و قشنگ کنترل شده باشد، حامل‌های ارزش معلوم باشند و فرآیند روشنی در جعبه‌ی باشد، این، هوش مصنوعی نظارت‌شده می‌شود که با سیستم خبره هم فرق دارد. در جلسه قبل عرض کردم که سیستم خبره، که صرفاً هوش ضعیفی بود که مبتنی بر اطلاعات داده شده، بود، این یک چیز است که فرق دارد با هوشی که ضعیف نیست؛ هوش پایه‌محور قوی است، اما نظارت‌شده است. بین این‌ها تفاوت‌های ظریفی هست.

مثلاً ما می‌گوییم حتماً باید خروجی بخش، اخلاقی باشد و معقول باشد. آن ماشینی که این‌ها سرش نمی‌شود. خیلی وقت‌ها می‌گویید راهی ارائه بده، ولی راهی را ارائه می‌دهد که اصلاً معقول نیست. خب راه‌های نظارت‌شده، این‌گونه است که معین می‌کند که خروجی باید به چه صورت باشد. یعنی در فضای اغراض، اغراض ما با برچسب‌های روشن خودش و حامل‌های ارزش و جعبه‌ی‌ها همه روشن است. اگر در این فضا سراغ این بروی که با یک راه نظارت‌نشده، الگوریتم‌هایی را کشف کند که اصلاً خود برنامه‌نویس هم خبر نداشت؛ الگوریتم‌های نظارت‌نشده‌ای باشند؛ الآن در این فضا آمده‌ایم که مقدماتش طی شده، الآن او سرقت مسلحانه کرد با یک راهی که دیگران هم بلد نبودند. این‌جا عمد - عمدی که در فقه می‌گوییم؛ قاصد قتل عمد بود- داریم یا نداریم؟! خب نقطه شروعش این است که نداریم. ما که نمی‌توانیم یک چیزی را به فقه ببندیم. در فقه می‌گوییم باید قاصد باشد تا

حکم خدا که قصاص است بیاید. اینجا در ماشین عمد ندارم؛ ذهن که ندارد، چه عمدی است؟! پس هیچی! این یک فرض است.

فرض بعدی که مقدماتش گفته شده بود، این است که قصدی که شارع در حق الجنایه عبد به‌عنوان میزان قرار داده، با قصدی که یک نائب در حج دارد، فرق می‌کند. نائب در حج و نائب در نماز و روزه استیجاری، روح می‌خواهد، جان می‌خواهد، قصد قربت می‌خواهد؛ صبغه الهی و قدسی می‌خواهد؛ لذا یک رباط نمی‌توانند نائب در حج بشود. اما یک عبدی که می‌خواهد قصد کند تا کسی را بکشد -یعنی بگوییم این عبد قصد قتل عمدی داشته- این قصد و عمد در فقه و حقوق، زور آن قصد و عمد در طواف و حج را ندارد؛ می‌بینیم زور آن‌ها را ندارد. در قتل عمد که به قصد قربت نیاز نداریم. چه چیزی می‌خواهیم؟ در قتل عمد، می‌خواهیم هدف را در نظر بگیرد، صحت و سقم آن را بسنجد، منافعش را در نظر بگیرد، راه‌های مختلف را گزینش کند و از گزینش راه‌های مختلف، به هدف برسد. با گزینش و توجه جلو برود. خب همین کار را هوش مصنوعی در هوش پایه‌محور می‌کند. یعنی تمام راه‌های معقول را می‌سنجد، الگوریتم‌ها را موازنه می‌کند، خرج و دخل آن‌ها را حساب می‌کند و به آن می‌رسد. خیلی وقت‌ها بهتر از انسان انجام می‌دهد.

پس سؤال این است: آیا عمدی که در عبد موجود است که به گردن عبد می‌گذاریم که «ایها العبد قتلت عمداً فتعلّق برقبتک حق الجنایه»، آیا این عمد را می‌توان به گردن هوش مصنوعی گذاشت؟! یعنی بگوییم «قتلت عمداً». این را می‌توانیم بگذاریم ای نه؟ یعنی موضوع فقهی، محقق بشود تا بعداً احکام آن را بیاوریم. دیه آن تفاوت می‌کند؛ دیه قتل عمد تفاوت می‌کند. احکام فقهی این‌ها متفاوت می‌شود.

شاگرد۸: در فرضی که آموزش نظارت‌نشده باشد

استاد: من واضح‌ترین مصداقش را می‌گویم، در غیرش هم همه این‌ها مطرح است. یعنی همه مصادیق غیر واضح را هم باید بررسی کنیم.

شاگرد۲: قصاص، حکمت‌های متفاوتی دارد، «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»[1]. مثلاً در رباط، آن را از بین ببریم و ...؟

استاد: اگر کتاب القصاص جواهر را بررسی کردیم، خود همین آیه معناهایی دارد. یعنی «حیاتٌ من حیث النکال»؟ یا «حیاتٌ من حیث عدم الافراط فی القتل»؟! الآن تلقی همه ما از این آیه، حیات در نکال است. و حال آنکه با در نظر داشتن سیاق و بحث‌های تفسیری باید به همه وجوه آن برسیم. اگر به‌خاطر مانعی، قصاص را انجام ندهیم، به دیه منتقل می‌شود. حتی جایی هم که مانع نیست، باز می‌توانند به دیه مراجعه کنند. چون در قصاص، اختیار به دست جانی است. یعنی اگر جانی حاضر شد قصاصش کنند، نمی‌توانند بگویند دیه بده. ولی اگر حاضر شد صلح کنند، دیه صلحی، باز غیر از دیه به خاطر مانع است.

شاگرد۴: نسبت به ساخت چنین رباتی، می‌توانیم یک حکم شرعی داشته باشیم. یعنی چنین رباتی که نظارت‌نشده است، نباید ساخته بشود.

استاد: صحبت همین است. شما می‌خواهید با یک حکم فقهی، جلوی چنین رباتی را بگیرید و حال اینکه مگر فقط کشتن آن مطرح است؟! دکتر لی کان مشغول همین است. شروع پروژه هوش نظارت‌نشده، توسط ایشان بوده است. در فضاهایی شما احساس نیاز عقلائی می‌کنید. چرا؟ چون به یک پتانسیل مهمی در این فضا کار دارید؛ کشف الگوریتم‌هایی که به عقل جن هم نمی‌رسد. خب این با سرعت، آن‌ها را کشف می‌کند، حال شما بگویید شرعاً حرام است؟! شرع اینجور نیست که راه را ببندد. یعنی در حوزه‌هایی به هوش نظارت‌نشده نیازمندیم. مثلاً هوش نظارت‌نشده در فضای فقه الملغه نیازمندیم؛ یعنی در فقه الملغه قواعدی را استنباط کند که بعداً ببینیم

هزاران لغت و جمله به هم مربوط شد. خب اگر نظارت‌شده می‌کردیم، اینطور نمی‌شد. مثل حسن جبل که یک ضیقی زده که تحقیق را متوقف می‌کند. هر چه شما در فقه اللغه، نظارت اعمال کنید، یعنی دارید تحقیق و پتانسیلی که در هوش مصنوعی هست را تضعیف می‌کنید. پس ما نمی‌توانیم یک حکم کلی فقهی بدهیم و بگوییم وقتی نظارت‌نشده شد، شارع بگوید حرام است. شارع می‌گوید همان جا را باید فکر کنید.

شاگرد۴: به‌صورت بخشی می‌توانیم حکم کنیم؟ یعنی نسبت به امور قبیح، باید نظارت داشته باشد.

استاد: به این، اخلاق هوش مصنوعی می‌گوییم. یعنی کاری کنیم که در پیشرفت هوش مصنوعی، اخلاق حاکم باشد. این یک فضای دیگری است. پس به‌طور کلی نمی‌توانیم روش آموزش ماشینی نظارت‌نشده را حرام کنیم. لذا می‌گوییم خودش فی حد نفسه مشروع است، بعداً باید ببینیم کجا دارد به‌کار می‌رود.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] البقره ۱۷۹